

## حق بر جنگ تا حق در جنگ در جنگ نامتقارن غزه

حق بر جنگ که می‌توان آن را معادل Jus ad bellum دانست و یا به بیان دیگر حقوق توسل به زور، مجموعه قواعدی است که در موارد خاصی توسل به زور را مجاز می‌دارد. اما حق در جنگ معادل Jus in bello و یا به بیان دیگر حقوق مخاصمات مسلحانه و آن مجموعه قواعدی بشردوستانه‌ای است که به هر وضعیت توسل به زور اعم از مجاز یا غیرمجاز حاکم است. موضوع صحبت من حق بر جنگ است تا رسیدن به حق در جنگ. البته با تأکید بر جنگ نامتقارن غزه.

در این جا لازم به ذکر است که جنگ یکی از اشکال توسل به زور است. اما هر شکل از توسل به زور جنگ نیست. فرضاً اقدامات تلافی جویانه یا مقابله به مثل مسلحانه، جنگ نیست، هر چند توسل به زور می‌باشد.

در رابطه با موضوع توسل به زور از زمان‌های بسیار دور تا کنون دو نظریه یا دو رفتار کاملاً متفاوت و متضاد وجود داشته است: یکی توسل به زور و دیگری منع توسل به زور. این مسیر تاریخی همراه با تحول از توسل به زور به عدم توسل به زور بوده است. بدین صورت که امروزه در حقوق بین‌الملل بر خلاف گذشته، منع توسل به زور به طریق اولی تحریم جنگ به منزله اصل و قاعده بنیادین و حتی قاعده آمره محسوب می‌شود و توسل به زور به عنوان استثنای بر قاعده.

تاریخ به ما می‌آموزد که تحقق کامل قاعده منع توسل به زور و تحریم جنگ، موفقیت کامل جدید بشریت و محصول یک تحول دراز مدت و تدریجی است.

بارقه اولیه پیدایش قاعده منع توسل به زور را می‌توان در قرون وسطا ملاحظه نمود. اما مرحله تحول بسیار اساسی در زمینه مفهوم عدم توسل به زور را می‌توان در دوران حیات جامعه ملل دانست، چرا که در اندیشه تدوین کنندگان اولیه طرح میثاق جامعه ملل، جامعه ملل پیش از هر چیز و بیش از هر چیز یک سند صلح بین‌المللی محسوب می‌شد که موضوع اصلی آن، الغای مبادرت به جنگ بود. اما مقررات میثاق در شرایطی بر این اصل، استثنائاتی وارد کرد که تا حدود زیادی اقتدار این اصل یا قاعده را تحت الشعاع قرار داد.

بنابراین در واقع جای قاعده و استثنای بر قاعده تغییر یافت، چرا که آن موارد استثنایی به گونه‌ای قابل گسترش بود که قاعده را از کلیت و عمومیت خارج می‌کرد. از این رو بود که جامعه ملل در عمل موفقیت چندانی در زمینه اجرای ممنوعیت توسل به زور نداشت و نتوانست از وقوع بسیاری از تجاوزات زور مدارانه آن دوران جلوگیری کند.

اما میثاق بریان کلوک یا پاریس 1928 اولین سندی است که جنگ را به عنوان یکی از اشکال توسل به زور به طور مطلق ممنوع اعلام کرده است.

تأثیر مستقیم این معاهده را که شاید تا زمان تهیه طرح منشور ملل متحد بتوان چنین ادعا کرد که مقررات آن جنبه عرفی یافته بود، می‌توان در متن منشور، مخصوصاً بند 4 ماده 2 آن یافت که حتی تهدید به توسل به زور را نیز ممنوع اعلام کرده است.

البته منشور بدون آن که استثنائات وارد بر منع توسل به زور را برشمرد، در مواردی توسل به زور را به اشکال دیگری و تحت عناوین دیگری مجاز دانسته است. این موارد عبارتند از اقدامات قهری ذیل بند 7 ماده 2 و ماده 42 در زمینه حق مداخله قهری و نظامی شورای امنیت در امور داخلی کشورها، دفاع مشروع یا دفاع از خود ذیل ماده 51 و اقدامات قهری در چارچوب نظام امنیت دسته جمعی که این مورد اساساً تحقق نیافت.

متعاقب تأسیس سازمان ملل متحد، موارد دیگری از استثنائات مجاز بر منع توسل به زور معمول گردید که مهم ترین آن را می‌توان عملیات قهرآمیز نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد دانست. در این جا لازم به توضیح می‌داند که تجاوز مسلحانه یک کشور علیه کشور دیگر یکی دیگر از مصداق بارز توسل به زور است که در مواد 2 (بند 4) و 39 منشور و متعاقباً در قطعنامه تعریف تجاوز مورخ 1974 مفهوم و ابعاد آن تبیین شده و اجازه دفاع مشروع در مقابل آن مجاز دانسته شده است.

نکته دیگر لازم به توضیح آن است که امروزه در چارچوب دفاع مشروع مقرر در منشور، دو مفهوم وارد ادبیات حقوق بین‌الملل شده که منشور صریحاً اشاره ای به آنها نکرده است و حتی می‌توان به پیروی از رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه، آنها را خلاف منشور مخصوصاً ماده 51 دانست. یکی دفاع پیشدستانه یعنی دفاع در مقابل تجاوز قریب الوقوع و دیگری دفاع پیشگیرانه یعنی دفاع در مقابل تجاوز ممکن الوقوع.

شاید بتوان با پیروی از رویه عمومی کشورها، دفاع پیشدستانه را پذیرا بود، اما یقیناً دفاع پیشگیرانه خلاف حقوق بین‌الملل و اقدامات مسلحانه ای که در این راستا صورت می‌گیرد، نقض آشکار قاعده منع توسل به زور است.

نکته سوم لازم به توضیح در این رابطه موضوع تجاوز مسلحانه یک کشور علیه کشور دیگر است که بصراحت بند 2 ماده 4 و ماده 39 منشور و به علاوه قطعنامه تعریف تجاوز 1974 نقض آشکار قاعده منع توسل به زور و تجویز دفاع در مقابل آن است.

اما خارج از منشور و سازمان ملل، دو دسته اقدامات قهرآمیز و زورمدارانه وجود دارد که ضرورت تبیین هر چند مختصر آنها و رابطه شان با قاعده منع توسل به زور می‌رود. یکی از اقدامات مقابله به مثل مسلحانه و دیگری اقدامات مسلحانه‌ای که در چارچوب حق مقاومت مردم سرزمین های تحت اشغال نظامی، تحت استعمار و تحت رژیم های نژاد پرست در مقابل قدرت اشغالگر، قدرت استعمارگر یا متروپل و دولت نژاد پرست صورت می‌گیرد.

اقدامات مقابله به مثل مسلحانه یا عنوان کلاسیک آن اقدامات تلافی جویانه تنها در مواردی خلاف اصل عدم توسل به زور محسوب می‌شود که علیه افراد و اموال غیر نظامی باشد. در هر حال این گونه اقدامات حتی اگر هم مجاز باشند باید در آنها این شرایط رعایت شوند: اقدامات در همان قلمروی صورت گیرد که نقض اولیه صورت گرفته است. به علاوه در آن اقدامات باید اصول اولیه انسانی از جمله اصل تفکیک، اصل تناسب، اصل احتیاط و اصل ضرورت رعایت شوند.

حق مقاومت که با حق تعیین سرنوشت خارجی معنا می‌یابد، مردم سرزمین های اشغالی را مجاز می‌دارد تا علیه قدرت اشغالگر به اقدامات قهری توسل جویند. این حق در قطعنامه های مجمع عمومی به رسمیت شناخته شده و حتی جنبه عرفی یافته است.

اما در مقابل، طبق نظام حقوقی اشغال، قدرت اشغالگر نیز مجاز است در چارچوب برقراری نظم و امنیت و با رعایت شرایط مذکور در مورد اقدامات مقابله به مثل به زور متوسل شود.

بعضاً ممکن است چنین برداشت شود که قدرت اشغالگر به دلیل متخلفانه بودن عمل اشغال، حق مقابله در برابر مقاومت را ندارد و اگر انجام دهد عملی خلاف انجام داده، در حالی که متخلفانه بودن اصل عمل اشغال که امری محرز و مسلم است، متفاوت از شناسایی چنین حقی برای دولت اشغالگر است. بدیهی است تا زمانی که اشغالگری وجود دارد، مقاومت مسلحانه نیز وجود خواهد داشت.

آخرین موردی که می‌توان از آن در چارچوب حقوق توسل به زور یاد کرد، مبارزه مسلحانه یا جنگ علیه تروریسم است. منصرف از این که چه عملیاتی را می‌توان تروریسم نامید، مبارزه با

تروریسم به هر شکل که باشد - اعم از قهری یا غیر قهری - یکی از تعهدات بین‌المللی کشورها محسوب می‌شود.

اما مبارزه مسلحانه علیه تروریسم نباید از محدوده سرزمینی کشور محل انجام عملیات تروریستی فراتر رود، مگر این که مبارزه در چارچوب اقدامات قهری شورای امنیت ذیل فصل هفتم منشور باشد. نکته پایانی در این قسمت آن است که تقریباً در تمامی قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مقاومت از تروریسم جدا شده است.

اینک با توجه به مراتب مذکور، موضوع جنگ غزه را می‌توان از منظر حقوق بین‌الملل، مخصوصاً حقوق توسل به زور مورد بررسی قرار داد.

1) در این مورد هیچ‌گونه بحث و گفتگویی نیست که این جنگ یک جنگ نامتقارن است، چرا که طرف‌های درگیری از قدرت نظامی یکسانی برخوردار نیستند و معمولاً طرف ضعیف یا طرف با قدرت کمتر در برابر طرف قوی یا با قدرت بیشتر از عملیاتی همچون غافلگیری استفاده می‌کند. همان‌طور که حماس در 7 اکتبر طوفان الاقصی را بپا کرد.

2) این جنگ در چارچوب انواع جنگ‌ها یا درگیری‌های مسلحانه جنگ در حکم بین‌المللی است، چرا که به رغم ظاهراً غیربین‌المللی بودن آن، قواعد بین‌المللی بر آن حاکم است.

3) ادعای دفاع مشروع از سوی طرفین مخصوصاً از سوی اسرائیل مردود است، چرا که جنگ میان اسرائیل و حماس، جنگ میان یک قدرت اشغالگر و یک گروه آزادیبخش ملی در سرزمین اشغالی غزه است.

4) شاید در بادی امر چنین به نظر رسد که اقدامات مسلحانه اسرائیل و حماس در قبال یکدیگر اقدامات مقابله به مثل مسلحانه است، اما در واقع چنین نیست و این درگیری تابع نظام حقوقی اشغال قرار دارد، هر چند اقدامات آنها به نوعی عمل متقابل است.

5) حماس اصولاً حق مقاومت مسلحانه در برابر اسرائیل را دارد، اما این بدان معنی نیست که در اعمال این حق بتواند حمایت از افراد و اموال غیرنظامی اسرائیل را نادیده گرفته، تعدادی از افراد غیرنظامی را به قتل رسانده و تعدادی دیگر را به گروگان گرفته و با خود به غزه گسیل داشته، بازداشت نموده و اعلام دارد که آزادی آنان منوط به شرایطی از جمله آتش بس است و به علاوه اموال غیرنظامی واقع در اسرائیل را هدف قرار داده و منهدم نماید.

برخی معتقدند که عمل غافلگیرانه و اولیه حماس به این دلیل بوده که اسرائیل در گذشته بارها غزه را مورد حملات نظامی قرار داده است. در نتیجه حماس در چارچوب حق مقاومت، مجاز به اجرای عملیات طوفان الاقصی بوده است. در حالی که سالهاست درگیری جدی میان آنها رخ نداده است.

6) اسرائیل متعاقب عملیات طوفان الاقصی و در راستای برقراری نظم و امنیت در سرزمین اشغالی غزه، طبق نظام حقوقی اشغال صلاحیت توسل به زور علیه برهم‌زنندگان نظم و امنیت از جمله حماس را داراست. البته در اعمال این صلاحیت باید اصول انسانی از جمله و مهم‌تر از همه اصل تناسب را رعایت کند که متأسفانه چنین نکرده و حتی با آتش بس بشردوستانه یا وقفه بشردوستانه نیز موافقت نکرده و کماکان به حملات کمابیش شدید و بی‌تناسب خود ادامه می‌دهد که این خود موجبات مسئولیت بین‌المللی آن دولت را فراهم می‌سازد. به علاوه، دولت‌هایی که به نوعی در ارتکاب این دسته از اعمال متخلفانه با دولت متخلف اسرائیل شریک می‌باشند نیز مسئولیت دارند. از جمله دولت امریکا به دلیل مشارکت مستقیم در عملیات، دولت‌های منطقه به دلیل این که فضای هوایی خود را جهت عبور و مرور هواناوهای جنگی و سایر عملیات هوایی در اختیار اسرائیل گذاشته‌اند. بدیهی است این نوع مسئولیت، جدا از مسئولیت بین‌المللی کیفری افراد است.

در مورد درخواست بسیاری از کشورها و افکار عمومی جهان مبنی بر آتش بس یا وقفه بشردوستانه در نوار غزه و امتناع سرسختانه اسرائیل تا به امروز، شورای امنیت مواجه با سه قطعنامه وتویی و یک قطعنامه موافق مجمع عمومی در اجرای قطعنامه اتحاد برای صلح شده تا این که بالاخره پس از 40 روز حملات بی وقفه نیروی نظامی اسرائیل علیه غزه، شورای امنیت در 15 نوامبر برابر با 24 آبان قطعنامه شمار 2712 را با 12 رأی موافق و 3 رأی ممتنع (روسیه، امریکا و انگلیس) و بدون رأی مخالف یا وتو، وقفه بشردوستانه را مقرر داشت که البته تا به امروز اسرائیل حاضر به اجرای آن قطعنامه نشده است.

7) عملیات مسلحانه حماس و اسرائیل هیچ یک دفاع مشروع در چارچوب نظام ملل متحد محسوب نمی‌شود.

8) ادعای دولت اسرائیل مبنی بر این که متعاقب از بین بردن کامل حماس، نوار غزه را تحت سیطره یا به بیان دیگر تحت حاکمیت خود قرار می‌دهد، خلاف نظام حقوقی اشغال است، چرا که اشغال به هیچ وجه موجب تغییر یا انتقال یا سلب حاکمیت سرزمینی اشغال شده نمی‌شود. البته در هفته های آغازین درگیری، محمود عباس رئیس حکومت خودگردان فلسطینی مستقر در کرانه باختری اعلام کرد که آمادگی پذیرش اداره غزه را در غیاب حماس دارد. این موضوع اخیراً مورد تأیید صریح رئیس جمهوری امریکا قرار گرفت و اعلام کرد که اسرائیل قادر به اداره غزه نمی‌باشد. مسلماً نحوه اداره غزه را در آینده باید به آینده موکول کرد، چرا که در این میان، معاملات و معادلات سیاسی بسیاری در بین است.

در پایان امید است در آینده نحوه اداره غزه به گونه ای باشد که در راستای حق تعیین سرنوشت، منافع و مصالح مردم رنجیده غزه از هر حیث تأمین گردد و مسئولیت های مدنی و کیفری ناشی از اعمال متخلفانه و مجرمانه هر طرف که باشد به طور احسن و اکمل مورد مذاقه جامعه بین‌المللی قرار گیرد.